

پژوهش‌های فقهی، دوره ۱۱، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۴

صفحات ۳۸۹-۴۱۲

معیار شمول عنوان «اهل کتاب» در قرآن مجید

عبدالرحیم سلیمانی*

استادیار دانشگاه مفید

(تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۲۳؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۶/۱۰)

چکیده

قرآن مجید با عنوان «اهل کتاب» به یهودیان و مسیحیان اشاره می‌کند. همچنین گاهی عناوین «کسانی که به آنان کتاب دادیم» یا «کسانی که کتاب داده شده‌اند» را به کار می‌برد. از بعضی آیات، احکامی اجتماعی یا فردی برای مصادیق این عنوان استفاده شده است. حال پرسشی مطرح می‌شود که آیا این عنوان بسته‌ای است و تنها پیروان همین ادیان را شامل خواهد شد یا اینکه می‌توان معیاری ارائه داد که برخی از ادیان دیگر نیز، مشمول حکم این عنوان شوند؟ عموم مفسران و فقیهان، یهودیان و مسیحیان را مطابق قرآن مجید، اهل کتاب شمرده‌اند و اکثریت قاطع آنان زرتشتیان را مطابق روایات، ملحق به اهل کتاب دانسته‌اند؛ اما وقتی کتاب این سه دین را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم هر معیاری را که در نظر بگیریم، می‌توان پیروان برخی از ادیان دیگر را نیز اهل کتاب خواند. مطلب مقاله این است که اگر گزارش متون اسلامی از وضعیت کتاب این ادیان را با داده‌های بیرونی و نیز سخنان عام الهی در زمینه هدایت انسان‌ها کنار هم بگذاریم، می‌توانیم به ملاک و معیاری دست یابیم که در برخی از ادیان دیگر نیز وجود داشته باشد.

واژگان کلیدی

اهل کتاب، غیرمسلمانان، قرآن مجید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

عنوان شایعی که در قرآن مجید برای اشاره به پیروان دو دین یهودیت و مسیحیت به کار رفته، «اهل کتاب» است. این عنوان حدود سی بار و عناوین مشابه آن، مانند «الذین اتیناهم الکتاب؛ کسانی که به آنان کتاب دادیم» یا «الذین أوتوا الکتاب؛ کسانی که کتاب داده شده‌اند»، بیش از بیست بار در قرآن مجید دیده می‌شوند. با اینکه در تعداد شایان توجهی از این موارد، مشخص نیست که مصداق اهل کتاب چه کسانی هستند، در برخی، به یهودیان و مسیحیان اشاره شده است: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ؛ ای اهل کتاب چرا درباره ابراهیم محاجه می‌کنید، با آنکه تورات و انجیل بعد از او نازل شده است؟» (آل عمران: ۶۵). از آنجا که در آیه، به تورات و انجیل اشاره شده، پس «اهل کتاب»، در ابتدای آیه به یهودیان و مسیحیان خطاب شده است. این سخن در آیه دیگری روشن‌تر است: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ؛ ای اهل کتاب تا [هنگامی که] به تورات و انجیل و آنچه از پروردگارتان به‌سوی شما نازل شده است، عمل نکرده‌اید بر هیچ [آیین حقی] نیستید...» (مائده: ۶۸).

و البته گاهی کلمه «اهل کتاب» برای اشاره به یهودیان به کار رفته است: «يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً...؛ اهل کتاب از تو می‌خواهند که کتابی از آسمان [یکباره] بر آنان فرود آوری. البته از موسی بزرگ‌تر از این را خواستند، پس گفتند: "خدا را آشکارا به ما بنمای"» (نساء: ۱۵۳). این یهودیان بودند که از حضرت موسی عليه السلام درخواست آشکارسازی خدا را داشتند. باز در آیه دیگری ظاهراً این عنوان در خصوص یهودیان به کار رفته است. آیه مذکور پس از آیاتی است که در آنها ادعای یهودیان مبنی بر کشتن عیسی مسیح عليه السلام را نقل و آن را رد می‌کند و به بالا برده شدن حضرت عیسی عليه السلام اشاره شده است. سپس درباره او می‌فرماید:

«وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ...» و از اهل کتاب کسی نیست مگر آنکه قبل از مرگ او [حضرت مسیح عليه السلام] حتماً به او ایمان می‌آورد» (نساء: ۱۵۹). این یهودیان هستند که قبل از موت حضرت عیسی عليه السلام به او ایمان می‌آورند؛ چرا که مسیحیان به او ایمان دارند.

در آیه دیگری واژه «اهل کتاب» به‌طور خاص برای مسیحیان به‌کار می‌رود: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ؛ ای اهل کتاب، در دین خود غلو مکنید و درباره خدا جز [سخن] درست مگویید. مسیح، عیسی ابن مریم، فقط پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به‌سوی مریم افکنده...» (نساء: ۱۷۱).

اما ظاهراً در هیچ‌یک از کاربردهای متعدد واژه «اهل کتاب»، به موارد دیگری غیر از پیروان این دو دین اشاره نشده است. در اینجا پرسشی مطرح می‌شود که آیا مصادیق این عنوان، به همان مواردی محدود است که در متون اولیه اسلام آمده‌اند یا اینکه پیروان ادیانی غیر از این دو، که در دیگر نقاط دنیا می‌زیسته‌اند و دین و کتاب داشته‌اند، اما نامی از آنان در قرآن مجید نیامده است، نیز می‌توانند مشمول این عنوان باشند؟ بحث مزبور از این نظر اهمیت دارد که طبق آنچه در فقه اسلامی معروف شده، اهل کتاب از دو جهت با غیرمسلمانان دیگر فرق دارند؛ یکی حقوق اجتماعی و جایگاه آنان در جامعه اسلامی و دیگری احکام فردی مسلمانان در برخورد با پیروان دیگر ادیان.

نمونه شاخص دو جنبه فوق، یکی آیه ۲۹ سوره مائده است که در آن درباره این موضوع بحث می‌شود که اهل کتاب می‌توانند جزیه بپردازند و به دین خود باقی باشند. حال پرسش این است که اگر عنوان «اهل کتاب»، تنها شامل پیروان چند دین می‌شود، پیروان دیگر ادیان از این نظر چه حکمی دارند؟ در رابطه با جنبه دوم، نمونه شاخص آیه ۵ سوره مائده است که مطابق آن، طعام اهل کتاب برای مسلمانان حلال محسوب می‌شود و آنان می‌توانند با زنان پاکدامن از اهل کتاب ازدواج کنند. باز این پرسش مطرح می‌شود که

اگر عنوان اهل کتاب، تنها شامل پیروان چند دین خاص باشد، پیروان دیگر ادیان از این نظر چه حکمی دارند؟

در این نوشتار در پی آن هستیم که مفهوم این عنوان و مصادیق آن را به اختصار بررسی کنیم. بحث را در چند محور پی می‌گیریم.

الف) اقوال درباره مصادیق اهل کتاب

همان‌طور که بیان شد، از آیات قرآنی بر می‌آید که یهودیان و مسیحیان، اهل کتاب هستند و سخنی در زمینه شمول این عنوان درباره پیروان ادیان دیگر نیست. با این حال در قرآن مجید غیر از مشرکان، تنها به پیروان چهار دین اشاره می‌شود؛ یعنی یهودیان، مسیحیان، صابئان و مجوس که بر زرتشتیان تطبیق داده شده است. آنچه مسلم و اجماعی بین همه مفسران قرآن مجید و نیز فقها بوده، این است که یهودیان و مسیحیان، اهل کتاب هستند. با این حال قول بسیار مشهوری وجود دارد که مجوس (زرتشتیان) نیز ملحق به اهل کتاب هستند که البته مستند این قول، روایات است و نه آیات قرآنی. در قول نادری، صابئان نیز به اهل کتاب ملحق شده‌اند.

یکی از مفسران از آیه‌ای از قرآن برداشت کرده که اهل کتاب، به یهودیان و مسیحیان منحصر می‌شود: «أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَيَّ طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا؛ تا نگوید: کتاب تنها بر دو طایفه پیش از ما نازل شده است» (انعام: ۱۵۶). وی می‌گوید که اگر برای مثال، زرتشتیان اهل کتاب بودند، باید می‌گفت سه طایفه (جصاص، ۱۴۰۵: ۲۸۲، ذیل توبه: ۲۹). مفسر دیگری پس از اینکه اهل کتاب را همان یهود و نصارا می‌شمارد و درباره زرتشتیان با استناد به روایات می‌گوید که برای آنان، شبهه کتاب است و آنان را به اهل کتاب ملحق می‌کند، این قول را نیز نقل کرده که از آیه ۱۵۶ سوره انعام برداشت می‌شود که عنوان اهل کتاب، بر یهودیان و مسیحیان منحصر است (فاضل مقداد، ۱۴۱۹: ۳۶۲).

فخر رازی اهل کتاب را طبق قرآن مجید چهار گروه می‌شمارد؛ یهودیان، مسیحیان، سامریان و صابئان. ایشان می‌گویند که دو گروه آخر از بدعتگذاران یهودیان و مسیحیان

هستند و بنابراین اهل کتاب به حساب می‌آیند و اضافه می‌کند که مجوس را باید مطابق عمل و سخن پیامبر اسلام ﷺ، اهل کتاب به حساب آورد (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۶، ذیل توبه: ۲۹).

اما صاحب تفسیر المیزان می‌خواهد دلیلی قرآنی بر اهل کتاب بودن زرتشتیان اقامه کند. ایشان پس از اینکه بیان می‌کنند که از آیات متعددی از قرآن مجید بر می‌آید که یهودیان و مسیحیان اهل کتاب هستند، اضافه می‌کند که آیه ۱۷ از سوره حج که مجوس را در کنار صاحبان ادیان آسمانی و در مقابل مشرکان قرار می‌دهد، حداقل به این اشعار دارد که آنان نیز اهل کتابند. ایشان همچنین صابئان را طایفه‌ای از مجوس می‌شمارد که به دین یهود متمایل شده‌اند و آنها را از اهل کتاب به حساب می‌آورد (طباطبایی، ۱۳۶۳، ذیل توبه: ۲۹).

به نظر می‌رسد که برداشت ایشان از آیه ۱۷ سوره حج روشن نباشد؛ چرا که این آیه، مسلمانان، یهودیان، صابئان، مجوس و مشرکان را صرفاً در کنار هم می‌آورد و درباره همه آنها می‌فرماید که خدا روز قیامت درباره آنها حکم می‌کند؛ اگر کسی از این آیه، اهل کتاب بودن مجوس را برداشت کند، باید مشرکان را نیز اهل کتاب به حساب آورد. اما اگر فردی از آیات ۶۲ سوره بقره و ۶۹ سوره مائده (که صابئان را در کنار مسلمانان و یهودیان و مسیحیان قرار داده و مشابهت اصول بنیادین اعتقادی آنان را بیان کرده است) اهل کتاب بودن صابئان را برداشت کند، موجه‌تر به نظر می‌رسد.

صاحب تفسیر کشف‌الاسرار می‌گوید که یهودیان و مسیحیان طبق آیات قرآنی، و مجوس طبق روایات، اهل کتاب هستند. همچنین سامریان گروهی یهودی و صابئان فرقه‌ای مسیحی هستند و حکمشان حکم اهل کتاب است (مبیدی، ۱۳۷۱، ذیل توبه: ۲۹). اما یکی از مفسران درباره صابئان نظر دیگری دارد. ایشان می‌گوید که دو گروه صابئان خوانده می‌شوند؛ یکی فرقه‌ای از نصارا هستند که خود را پیرو یحیی ابن زکریا عليه السلام می‌خوانند و کتابی دارند که آن را کتاب خدا می‌شمارند. اینان اهل کتاب هستند و ابوحنیفه نیز آنان را اهل کتاب به حساب آورده است. اما فرقه دیگری که صابئان حرانی خوانده می‌شوند، به

پیامبری اعتقاد ندارند و بت پرست هستند و از اهل کتاب به حساب نمی‌آیند. ایشان می‌گویند که در رابطه با اهل کتاب بودن صابئان، بین تابعین اختلاف است و حسن بصری آنان را از اهل کتاب به حساب می‌آورد (جصاص، ۱۴۰۵، ج ۴: ۲۸۲ - ۲۸۳).

با اینکه از قرآن مجید نمی‌توان اهل کتاب بودن غیر از یهودیان و مسیحیان را برداشت کرد یا حداقل این امر به روشنی برداشت نمی‌شود، عموم مفسران و عالمان شیعه و اهل سنت، زرتشتیان را اهل کتاب یا ملحق به آنان حساب کرده‌اند. مستند این نظر روایات متعددی است که طبق آنها پیامبر ﷺ با آنان معامله اهل کتاب کرده یا دستور داده است که با آنان این‌گونه رفتار کنند. در برخی از این روایات می‌خوانیم که زرتشتیان پیامبر و کتابی داشته‌اند که از بین رفته یا تحریف شده است (برای نمونه رک. قرطبی، ۱۳۶۴: ۱۱۰ - ۱۱۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۵: ۲۷۱ - ۲۷۲؛ ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۵: ۴۰۰؛ ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۵: ۲۸؛ سمرقندی، بی‌تا، ج ۲: ۵۲؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۶).

علامه حلی می‌گوید: مشهور آن است که مجوس، ملحق به اهل کتاب هستند و شیعه و اهل سنت نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود که با مجوس مانند اهل کتاب برخورد کنید. وقتی از امام صادق ع در این زمینه پرسیده شد، حضرت به نامه پیامبر ﷺ به مشرکان اشاره می‌کند که در آن آمده است که مجوس، پیامبر و کتاب داشته‌اند و پیامبرشان را کشتند و کتابشان را که بر روی دوازده هزار پوست گاو نر نوشته شده بود، سوزاندند و ... (حلی، ۱۴۱۳، ج ۴: ۴۳۰-۴۳۱). ایشان سخنی شبیه این را در اثر دیگر خود نیز ذکر می‌کند (رک. حلی، ۱۴۱۲: ۶۴-۶۵). در کتاب وسایل الشیعه در باب ۴۹ از ابواب جهاد العدو، در پنج حدیث به صورت‌های مختلف آمده است که مجوس، ملحق به اهل کتاب هستند یا حکم آنان را دارند، چرا که پیامبر داشته‌اند و در گذشته کتاب داشته‌اند و ... (الحر العاملی، وسایل الشیعه، ج ۱۱: ۹۶-۹۸).

این اشاره‌ای به برخی از اقوال مفسران و عالمان و نیز روایات وارد شده در باب مصادیق اهل کتاب بود. حال پرسش این است که آیا عنوان اهل کتاب صرفاً برای اشاره به

یهودیان و مسیحیان بوده است یا اینکه خود عنوان موضوعیت دارد؟ احتمالاً این عنوان در حجاز پیش از اسلام و در میان مشرکان، متعارف بوده و قرآن مجید آن را صرفاً برای اشاره به پیروان این دو دین به کار برده است. اگر این گونه باشد معنا نمی‌دهد که پیروان ادیان دیگر، اهل کتاب خوانده شوند. اما سخن این است که اهل کتاب در قرآن مجید احکامی دارند و این احکام قطعاً ملاک و معیار دارد و طبق این ملاک و معیار می‌توان ادیان دیگر را نیز به لحاظ حکم، به اهل کتاب ملحق دانست. شاهد موضوع این است که در روایات متعددی که شیعه و اهل سنت نقل کرده‌اند، زرتشتیان به اهل کتاب ملحق شده‌اند و البته دلیلش این آمده است که در اصل، کتاب و پیامبر داشته‌اند؛ هرچند از کتاب آنان چیزی باقی نمانده یا آنچه مانده است بسیار تفاوت دارد. اما نکته این است که پیامبر ﷺ با مجوس یا زرتشتیان مانند اهل کتاب برخورد کرده یا دستور داده‌اند که با آنان این گونه برخورد کنند؛ ولی ادیان متعدد دیگری که در همان زمان در نقاط دیگر دنیا می‌زیسته‌اند و پیامبر ﷺ با آنها برخورد نداشته و حتی نامی از آنان به میان نیاورده است، چه حکمی دارند؟ برای پاسخ به این پرسش باید ببینیم که یهودیان و مسیحیان به چه معنایی کتاب داشتند و ملاک احکام خاص آنان چه بوده است و همچنین زرتشتیان و صابئان (البته از دیدگاه کسانی که صابئان را اهل کتاب دانسته‌اند) به چه معنایی کتاب داشته‌اند؟ پاسخ به این پرسش‌ها به تحلیل برون‌دینی و درون‌دینی بیشتری نیاز دارد.

ب) تحلیلی در باب معنا و مصداق «اهل کتاب» در قرآن

مطابق آنچه گذشت، از خود آیات قرآنی بر می‌آید که یهودیان و مسیحیان، اهل کتاب هستند و مشهور مفسران و فقیهان با استفاده از روایات اسلامی، مجوس را (که با زرتشتیان تطبیق می‌داده‌اند) به اهل کتاب ملحق می‌دانسته‌اند و اقلیتی یعنی صابئان را نیز از اهل کتاب شمرده‌اند. با توجه به اینکه قرآن مجید، تنها از ادیانی نام برده است که به گونه‌ای در منطقه حجاز حضور داشته‌اند، یا به واسطه نزدیکی برای مردم آن منطقه شناخته شده بوده‌اند و نیز اینکه قرآن مجید تنها نام پیامبرانی را ذکر کرده است که در خاورمیانه یا غرب آسیا

می‌زیسته‌اند، و از پیامبران و ادیانی که احیاناً در نقاط دیگر دنیا وجود داشته‌اند، هرگز نامی به‌میان نیاورده است، یک پرسش مهم و اساسی این خواهد بود که آیا در دیگر نقاط دنیا، پیامبران صاحب کتابی نیامده‌اند یا اینکه چنین پیامبرانی آمده‌اند، اما اثری از کتاب آنان نمانده است و ادیان متعددی که در زمان ظهور اسلام وجود داشته‌اند، همگی ساخته بشر بوده‌اند و متون مقدس آنان هیچ بهره‌ای از تعالیم وحی الهی نداشته است؟ برای رسیدن به پاسخی برای این پرسش باید به نکاتی توجه کنیم:

۱. آیا عنوان «اهل کتاب» یک عنوان مشیر است که از آنجا که در حجاز هنگام ظهور اسلام، این عنوان برای اشاره به یهودیان و مسیحیان به‌کار می‌رفته، قرآن مجید آن را استفاده کرده است، یا اینکه واژه «کتاب» در این عنوان مدخلیت دارد؟ به‌نظر می‌رسد که چه این عنوان قبلاً به‌کار می‌رفته است و چه از کاربردهای خاص قرآنی باشد، واژه کتاب در این عنوان مدخلیت دارد. اگر از روایاتی که نقل شد و در آنها به کتاب داشتن مجوس به‌عنوان ملاک اهل کتاب بودن آنها اشاره شد، صرف‌نظر کنیم، از خود کاربردهای قرآنی به‌وضوح بر می‌آید که داشتن کتاب، (به هر معنایی که گرفته شود) در این عنوان دخالت دارد. دلیل این امر آن است که قرآن مجید، تنها از عنوان «اهل کتاب» استفاده نکرده؛ بلکه مکرر از عنوان «الذین أوتوا الكتاب» یا «الذین آتیناهم الكتاب» بهره برده است و نکته مهم اینکه در مواردی که حکم مهمی را درباره اهل کتاب بیان کرده، مانند آیه پنجم سوره مائده یا آیه بیست و نهم سوره توبه، از عبارت «الذین أوتوا الكتاب» استفاده شده است. پس کتاب، به هر معنایی که باشد، در شمول این عنوان مدخلیت دارد.

۲. مطابق قرآن مجید، یهودیان و مسیحیان، مصداق مسلم و قطعی «اهل کتاب» شمرده می‌شوند. مقصود از اینکه پیروان این دو دین «اهل کتاب» هستند، چیست و از واژه «کتاب» چه معنایی اراده شده است؟ به‌تعبیر دیگر یهودیان و مسیحیان، در زمان ظهور اسلام چه کتابی داشته‌اند و کتاب آنان چه ویژگی‌هایی داشته که آنان را

مستحق این عنوان کرده است؟ از آیاتی بر می‌آید که خدا کتابی بر حضرت موسی علیه السلام نازل کرده (بقره: ۵۳؛ انعام: ۹۱، ۱۵۴ و ...) یا به او الواح داده (اعراف: ۱۴۵ و ۱۵۴) یا کتابی به نام تورات نازل کرده (آل عمران: ۶۵؛ مائده: ۴۴) که این کتاب هدایت و نور بوده و در آن تفصیل هر چیز آمده است. همچنین آیاتی بیان می‌کنند که خداوند کتابی به نام انجیل به حضرت عیسی علیه السلام نازل کرده یا به او داده است (مائده: ۴۶؛ آل عمران: ۴۸). عموم مفسران و عالمان مسلمان از آیات مورد نظر برداشت کرده‌اند که خداوند کتابی به این نام‌ها بر دو پیامبر فوق، نازل کرده است. از سوی دیگر در آیات متعدد دیگری از قرآن درباره کتاب‌های موجود نزد یهودیان و مسیحیان، تعبیری مانند کتابی که «نزد شماست» یا «نزد آنان است» یا «پیش روی پیامبر یا قرآن است» یا تورات و انجیلی که این‌گونه است، دیده می‌شود (برای نمونه رک. بقره: ۹۷، ۴۱، ۸۹، ۹۱ و ۱۰۱؛ آل عمران: ۳ و ۸۱؛ نساء: ۴۷؛ مائده: ۴۸؛ اعراف: ۱۵۷ و ...)؛ پس به‌ظاهر، کتابی که نازل شده، با آنچه نزد آنان بوده، متفاوت است. برخی از آیات این تفاوت را روشن‌تر بیان می‌کنند. برای مثال در آیه‌ای چنین می‌خوانیم که پیامبران بنی اسرائیل با توراتی که نازل شده و عالمان یهود با آنچه از کتاب حفظ شده بود، برای یهودیان حکم می‌کرده‌اند (مائده: ۴۴) و در سه آیه از قرآن مجید آمده که به کسانی از اهل کتاب نصیبی از کتاب داده شده است (آل عمران: ۲۳؛ نساء: ۴۴ و ۵۱).

نکته دیگر اینکه شواهد بیرونی متعددی نشان می‌دهند که متونی که در زمان نزول قرآن مجید در دست یهودیان و مسیحیان بوده، همین متون فعلی است؛ اولاً نسخه‌های متعدد خطی از «عهد قدیم» و «عهد جدید»، مربوط به چند قرن قبل از اسلام در موزه‌ها موجود است که نشان می‌دهد این متون از سده‌ها قبل از اسلام تاکنون تغییری نکرده است (رک. میلر، ۱۹۸۱: ۷۷؛ الدر، ۱۳۳۵: ۱۱۶)؛ ثانیاً آثار نویسندگان مسیحی و یهودی قبل از اسلام که به عهدین ارجاع داده‌اند، نشان می‌دهد که از قبل، همین متون، موجود بوده است و ثالثاً

طومارهایی که در دو منطقه قمران و بحرالمیت یافت شده‌اند، این نکته را نشان می‌دهند که مثلاً در سده دوم میلادی، مجموعه عهد قدیم و نیز کتاب‌هایی از عهد جدید، به‌همین صورت فعلی بوده است (رک. گریدی، ۱۳۷۷، فصل دوم). اینها و دلایل دیگر، برخی از مفسران مسلمان را بر آن داشته است که با تأکید بیان کنند که برای مثال تورات فعلی همان تورات زمان نزول قرآن است و همچنین همان که پنج سده قبل از میلاد مسیح ﷺ نوشته شده است (رک. طباطبایی، ۱۳۶۳، ذیل آیه ۴۳ سوره آل عمران)؛ دلایلی مثل اینکه منطقه حجاز برای یهودیان و مسیحیان، هرگز مرکزی علمی نبوده است و در آن زمان و نیز قرن‌ها قبل و بعد از آن، آنها مراکز علمی مهمی در دیگر نقاط دنیا داشته‌اند و ممکن نبوده است که در یک منطقه دورافتاده کتاب‌های این دو دین تغییر کند و این تغییر، به همه جا سرایت کند. اما سخن مهم این است که قرآن مجید همان متونی را که در زمان نزول قرآن موجود بوده، که در واقع همین متون فعلی است، تصدیق و تأیید کرده است. قرآن مجید در چهارده آیه با لفظ «تصدیق»، همان متون موجود را تأیید می‌کند که به آنها با عباراتی مثل «کتاب‌هایی که نزد شماست» اشاره کرده است (بقره: ۴۱، ۸۹، ۹۱ و ۹۷؛ آل عمران: ۳؛ مائده: ۴۸ و ...) و همچنین در آیات متعددی با غیر واژه «تصدیق»، این متون را تأیید کرده است (مائده: ۴۳، ۴۷ و ...). این امر سبب شده است که مفسران زیادی به این اعتراف کنند که در آن متون فی‌الجمله مطالب حقی وجود داشته که از جانب خدا نازل شده؛ هرچند مطالب نادرستی نیز به آنها راه یافته است (طباطبایی، ۱۳۶۳، ذیل آل عمران: ۴۸ و مائده: ۴۳؛ تفسیر جلالین، ذیل بقره: ۴۱؛ روح‌البیان، ذیل بقره: ۸۹ و مائده: ۴۸ و ...).

پس قرآن مجید در حالی یهودیان را اهل کتاب می‌شمارد و کتاب آنان را فی‌الجمله تصدیق می‌کند که از کتابی که مطابق قرآن مجید از طرف خدا بر حضرت موسی ﷺ نازل شده است، اثری باقی نمانده بود. در واقع توراتی که در دست یهودیان بود، یک کتاب تاریخی و دربردارنده تاریخ قوم اسرائیل و زندگی حضرت موسی ﷺ بود و به‌گفته دانشمندان غربی دلایل متعدد قطعی بر آن است که در سده پنجم پیش از میلاد، یعنی

هشتصد سال پس از حضرت موسی علیه السلام و با استفاده از چهار منبع تألیف شده است (رک. اسپینوزا، ۱۳۷۸: ۸۹ - ۱۰۳؛ ER.ME, 1987, P. 557-558). پس آنچه نزد یهودیان وجود داشته کتابی آسمانی نبوده، بلکه تألیفی بشری بوده است که در آن اعتقادات حق و اعمال درست مطابق وحی الهی، همراه با مطالب باطلی گنجانده شده بود.

همین سخن درباره مسیحیان و کتاب آنان گفته می‌شود. اساساً مسیحیان معتقد نیستند که حضرت عیسی علیه السلام کتابی به نام «انجیل» آورده است (میشل، ۱۳۷۷: ۳۸؛ میلر، ۱۹۸۱: ۶۶). چهار انجیل که در مجموعه عهد جدید قرار دارد، چهار زندگی‌نامه حضرت عیسی علیه السلام است که پس از آن حضرت، توسط کسانی تألیف شده است. مسیحیان معتقدند که نویسندگان اناجیل و دیگر قسمت‌های عهد جدید، با تأیید و الهام روح القدس مطالب خود را نوشته‌اند، اما به هر حال اگر ظاهر آیات متعددی از قرآن مجید و نیز روایات اسلامی و برداشت عموم مفسران و عالمان مسلمان را در نظر بگیریم، حضرت عیسی علیه السلام کتابی به نام انجیل از طرف خدا آورده که از آن اثری باقی نمانده است. اما آنچه با عنوان اناجیل نزد مسیحیان بوده و هست، تألیفاتی بشری محسوب می‌شود که در آن مطالب حقی مطابق وحی الهی، همراه با مطالب باطلی، مانند الوهیت مسیح علیه السلام موجود است که قرآن مجید با صراحت آنها را رد می‌کند. پس قرآن مجید با مسیحیانی روبه‌رو بوده که متن مقدسشان هرچند تألیف بشر بوده و مطالب باطلی در آن وجود داشته، مطالب حقی نیز (که در وحی الهی ریشه دارند) در آن موجود بوده است.

حال پرسش این است که آیا یهودیان و مسیحیان به دلیل کتاب اصلی نازل شده از طرف خدا (که هیچ اثری از آن باقی نمانده است) اهل کتاب خوانده می‌شوند یا به علت متون موجود که تألیف بشرند و مطالب حق و حیانی، همراه با مطالب باطل در آنها راه یافته است؟ اگر اولی باشد، جای این پرسش باقی می‌ماند که مگر خدا برای مردم دیگر نقاط دنیا کتاب نفرستاده است و اگر دومی باشد، گفته می‌شود که مگر در متون مقدس ادیان دیگر مطالب حقی که مطابق وحی الهی باشد، موجود نیست؟

۳. همان‌طور که گذشت، مطابق روایات متعددی که شیعه و اهل سنت نقل کرده‌اند و نیز مطابق رأی و نظر اکثریت قاطع، بلکه قریب به اتفاق مفسران و عالمان شیعه و اهل سنت، زرتشتیان ملحق به اهل کتابند یا اهل کتاب به حساب می‌آیند. دلیلش این است که آنان در اصل، پیامبر و کتاب داشته‌اند، هرچند از بین رفته است. مطابق این روایات، متن اصلی بسیار گسترده بوده است، به‌گونه‌ای که آن را بر دوازده هزار پوست گاو نوشته بودند. در اوستایی که امروزه در دست زرتشتیان است، آمده که این کتاب تحولات زیادی را پشت سر گذاشته تا به شکل امروزی درآمده است. در بخشی از آن، بیان شده که به فرمان گشتاسب، اوستا را بر روی دوازده هزار پوست گاو دباغی شده در دو نسخه نوشتند و در دو کتابخانه قرار دادند؛ اما اسکندر مقدونی پس از حمله به ایران، این دو نسخه را از بین برد. بعدها کسانی، در زمان اشکانیان و ساسانیان، بخش‌های باقی‌مانده از آن کتاب بزرگ را با افزودن آنچه در یادها مانده بود، گردآوری کردند. سرانجام در سده‌های پنجم و ششم هجری، بار دیگر این کتاب گردآوری شد که به شکل کنونی درآمد. آنچه فعلاً با نام اوستا وجود دارد، از پنج بخش یسنا، ویسپرد، یشت‌ها، خرده اوستا و وندیداد تشکیل شده که بخش کوچکی از یسنا (که گات‌ها خوانده می‌شود) قدیمی است و محققان برآنند که شاید زمان نگارش آن حدود سه هزار سال پیش، یعنی زمان زندگی زرتشت علیه السلام باشد. اما بقیه قسمت‌های اوستای موجود بسیار متأخر است (رک. شهزادی، ۱۳۷۱: ۶۰-۶۱؛ دوستخواه، ۱۳۷۰: ۱۳-۱۶؛ Nigosian, 2000, p308-309). از بخش قدیمی‌تر اوستا که گات‌ها نام دارد و بسیار کوچک است، می‌توان نظامی الهیاتی را برداشت کرد که به‌گونه‌ای با توحید در خالقیت سازگار باشد. اما بخش عمده اوستا مشتمل بر نظامی است که به‌لحاظ خلقت ثنوی است (رک. بهار، ۱۳۷۵: ۴۰-۴۷). اگر از حجم دوازده هزار پوست گاو، که بسیار مبالغه‌آمیز به‌نظر می‌رسد، چشم‌پوشی کنیم، به‌هر حال متن اصلی به‌هیچ‌وجه در زمان ظهور اسلام، موجود

نبوده و آنچه رایج بوده، متن متأخر زرتشتی (البته غیر از بخش کوچک گات‌ها) بوده است. به همین دلیل در سنت اسلامی این آیین ثنوی خوانده می‌شود. زرتشتیان در واقع کتابی داشته‌اند، اما از بین رفته و آنچه گردآوری شده و احیاناً در زمان اسلام بوده، صرفاً حقایقی از متن اصلی را همراه با مطالب باطلی در خود داشته است؛ حال این سؤال پیش می‌آید که اگر زرتشتیان به دلیل متن اصلی، اهل کتاب یا ملحق به اهل کتابند، مگر اقوام و ملل دیگر در اصل کتابی نداشته‌اند؟ و اگر این امر برای مطالب حقی است که در کتاب موجود آنان باقی مانده است، مگر در متون دیگر ادیان مطالب حقی وجود ندارد؟

۴. تعدادی از مفسران شیعه و اهل سنت صابئان را از اهل کتاب شمرده‌اند. یکی از مفسران اهل سنت می‌گوید دو فرقه به این نام بوده‌اند: یکی حرانی که بت‌پرست بوده‌اند که اهل کتاب شمرده نمی‌شوند؛ اما گروه دیگر که فرقه‌ای از نصارا هستند و خود را پیرو حضرت یحیی عليه السلام می‌دانند و کتابی دارند، اهل کتابند و ابوحنیفه آنان را اهل کتاب به حساب می‌آورد (رک. جصاص، ۱۴۰۵: ۲۸۲-۲۸۳). دیگری می‌گوید صابئان از بدعتگذاران اهل کتاب هستند و راهشان همان راه اهل کتاب است، پس ملحق به آنانند (رک. ثعلبی، ۱۴۲۲: ۲۸؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۲۶). صاحب تفسیر کشف‌الاسرار نیز می‌گوید که صابئان فرقه‌ای از مسیحیان هستند و حکمشان حکم اهل کتاب است. صاحب تفسیر المیزان در یک نظر می‌گوید که صابئان طایفه‌ای از مجوس بوده‌اند که به یهودیت متمایل شده‌اند و دینی بین این دو برای خود برگزیده‌اند (ذیل آیه ۲۹ از سوره توبه) و در جای دیگر این قول را مناسب می‌شمارد که صابئیه مرکب از مجوسیت، یهودیت و مقداری از حرانیت است (ذیل آیه ۶۲ از سوره بقره). به هر حال ظاهر سخن ایشان این است که صابئان نیز ملحق به اهل کتابند.

حال پرسش این است که اگر فرقه‌ای را که از یک دین جدا شده و کتاب جدیدی برای خود درست کرده است، می‌توان اهل کتاب خواند یا به آنان ملحق کرد، آیا نباید همین ملاک و معیار را در دیگر نقاط دنیا به کار برد؟ ظاهر سخن صاحب تفسیر المیزان این است که صابئان با اینکه همان حرانی‌ها هستند و دین آنان ترکیبی از مجوسیت و یهودیت است و در نتیجه کتاب آنان هم جعلی است، باز ملحق به اهل کتاب هستند. می‌توانیم از ایشان بپرسیم که فردی به نام نانک، حدود پانصد سال پیش، از ترکیب دین اسلام و آیین هندو، دینی به وجود آورد که سیک خوانده می‌شود. این دین دارای کتابی است که آن را آسمانی می‌داند. نظام عقیدتی این دین به گونه‌ای است که از نظر خداشناسی، بسیار نزدیک به اسلام و از نظر سرنوشت انسان، بسیار نزدیک به آیین هندو محسوب می‌شود. از یک سو بسیار بر توحید پافشاری می‌کند و از سوی دیگر به تناسخ قائل است (رک. بی‌ناس، ۱۳۷۲: ۳۰۸-۳۰۹؛ هیوم، ۱۳۷۲: ۱۴۲-۱۴۳؛ Nigosian, 2000, 349-351). بنابراین آیین سیک، وضعیتی بهتر از صابئان (آن‌گونه که صاحب تفسیر المیزان معرفی کرده است) دارد و باید ملحق به اهل کتاب به حساب آید. همچنین طبق سخن صاحب تفسیر کشف‌الاسرار و نیز تعدادی از مفسران اهل سنت، فرقه‌ای که از یک دین جدا می‌شود و به تعبیر ایشان، بدعتگذار است، باید ملحق به اهل کتاب شمرده شود.

۵. از آیاتی از قرآن مجید بر می‌آید که پیامبرانی که نامشان در این کتاب آمده است، همه پیامبران خدا نیستند (نساء: ۱۶۴؛ غافر: ۷۸). همچنین از آیاتی فهمیده می‌شود که خدا برای همه اقوام و ملت‌ها پیامبر فرستاده است: «و هر امتی را پیامبری است. پس چون پیامبرشان بیاید، میانشان به عدالت داوری شود و بر آنان ستم نرود» (یونس: ۴۷)؛ «[ای پیامبر] تو فقط هشداردهنده هستی و برای هر قومی هدایتگر و راهنمایی است» (رعد: ۷)؛ «[ای پیامبر] تو جز هشداردهنده‌ای نیستی ... و هیچ امتی نبوده، مگر اینکه در آن هشداردهنده‌ای گذشته است» (فاطر: ۲۳-۲۴)؛ و البته در آیه دیگر به این اشاره می‌کند که برای هر منطقه‌ای یک پیامبر فرستاده

شده است: «و پروردگار تو هرگز ویرانگر و هلاک‌کننده شهرها نبوده است، مگر اینکه در مرکز آنها پیامبری برانگیزد که آیات ما را برایشان بخوانند» (القصص: ۵۹). در آیه‌ای از قرآن مجید تعبیر خاصی برای پیامبران به کار رفته است: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ؛ پس همان‌طور که پیامبران نستوه (اولوالعزم) شکیبایی کردند، شکیبایی کن» (احقاف: ۳۵). در برخی از روایات آمده است که پیامبران اولوالعزم پنج تن، یعنی نوح، ابراهیم، موسی، عیسی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده‌اند (رک. مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۳-۳۴). عالمان شیعه پیامبران اولوالعزم را صاحب شریعت و سایر پیامبران را مبلغ آنان معرفی کرده‌اند (رک. مصباح یزدی، ۱۳۷۰، درس بیست و نهم). با اینکه این قول بین متکلمان شیعه معروف است، مفسران اقوال زیادی در رابطه با تفسیر واژه «اولوالعزم» دارند. برخی کلمه «من» را در آیه، بیانیه گرفته‌اند و قائل شده‌اند که همه پیامبران اولوالعزم هستند. دیگران، هم در تعداد و هم نفرت آنها اختلاف‌های زیادی دارند (رک. طباطبایی، ۱۳۶۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ذیل آیه فوق).

اما پرسش مهم این است که اگر تنها این پنج پیامبر، صاحب شریعت و کتاب بوده‌اند و با توجه به اینکه آنها در خاورمیانه یا غرب آسیا بوده‌اند، پیامبران دیگری که در نقاط دیگر دنیا آمده‌اند، چه چیزی را تبلیغ می‌کرده‌اند؟ برای مثال پیامبرانی که در خاور دور یا هند یا قاره آمریکا قدیم یا ... آمده‌اند و صاحب شریعت و کتابی نبوده‌اند، مبلغ کدام شریعت و کتاب بوده‌اند؟ قطعاً این معنا را ندارد که آنان مبلغ همین پنج پیامبر بوده‌اند و شواهد تاریخی زیادی علیه این سخن وجود دارد؛ چرا که بین این مناطق ارتباطی نبوده و در تاریخ ادیان این مناطق، هیچ اشاره‌ای به این پیامبران نشده است. پس باید بگوییم اگر برای همه ملت‌ها پیامبر آمده، برای همه آنان کتاب و شریعت نیز آمده است؛ و اگر در روایات می‌خوانیم که برای مثال پیامبران اولوالعزم یا صاحب شریعت این پنج تن بوده‌اند، باید بر این حمل شود که در میان پیامبرانی که در قرآن مجید از آنها نام برده شده است، این پنج تن اولوالعزم بوده‌اند. بنابراین باید نتیجه بگیریم که طبق آیات قرآنی، برای همه ملت‌ها و

اقوام، کتاب و شریعت آمده است؛ کما اینکه برخی از آیات به این موضوع تصریح می‌کنند (مائده: ۴۸).

باید این نکته را هم تذکر دهیم که مطابق قرآن مجید، پیامبران صاحب شریعت معمولاً صاحب کتاب هم هستند. در آیه ۱۳ از سوره شوری به پنج پیامبر صاحب شریعت، یعنی نوح، ابراهیم، موسی، عیسی علیه السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله اشاره شده است. در آیات دیگر به کتاب داشتن چهار پیامبر اشاره شده؛ اما در هیچ آیه‌ای از کتاب نوح علیه السلام سخنی گفته نشده است. البته از این امر هرگز نباید استفاده کرد که حضرت نوح علیه السلام کتابی نداشت. به هر حال مقصود ما از کتاب، تعالیم مضبوط و معین با الفاظ خاصی است؛ هرچند این تعالیم مشخص در زمان خود پیامبر مکتوب نشده باشد.

حال با توجه به نکات فوق، نتیجه می‌گیریم که پیروان دینی را که در اصل کتاب داشته‌اند، اما کتاب آنها به کلی از بین رفته و بعدها کتاب کاملاً متفاوت دیگری را تألیف یا گردآوری کرده‌اند (که آمیزه‌ای از حق و باطل است) می‌توان اهل کتاب خواند و همچنین است فرقه‌هایی که از یک دین جدا شده‌اند و برای خود، کتاب جدیدی درست کرده‌اند. پس شاید بتوان گفت که بسیاری از ادیان موجود این شرایط را دارند. خداوند برای ملت هند قطعاً پیامبر یا پیامبرانی فرستاده است و در متون مقدس هندویی بی‌تردید مطالب حق فراوانی وجود دارد. البته اگر در آنها توحید ناب اوپه‌نیشادی دیده می‌شود، مطالب نامناسب نیز وجود دارد. اما وضعیت متون موجود مسیحی یا زرتشتی بهتر از این نیست. مسیحیان زمان ظهور اسلام، قائل به الوهیت مسیح، تثلیث، سقوط انسان، منجی بودن مسیح، کفاره و نفی و رد شریعت و ... بوده‌اند و همه این باورها را که در مخالفت صریح با قرآن مجید است، به متون مقدس خود مستند می‌کرده‌اند. اگر می‌توان مسیحیان را اهل کتاب خواند و برای آنان حکم خاصی قائل شد، وضعیت پیروان دیگر ادیان نیز همین‌گونه است. اگر برای مسیحیان کتابی به نام انجیل، از طرف خدا نازل شده است که نه تنها اثری از آن نیست، بلکه آنان منکر اصل آن هستند و ما تنها از طریق قرآن از وجودش آگاه می‌شویم، از طریق

همین قرآن آگاه می‌شویم که ملل دیگر نیز کتاب داشته‌اند و اگر در متون مسیحی موجود (که در زمان پیامبر اسلام نیز همین متون بوده‌اند) مطالب حق و تصدیق‌شدنی وجود دارد، در متون ادیان دیگر نیز چنین مطالبی وجود دارد و البته در همه متون مطالبی دیده می‌شوند که با معیار قرآن مجید، حق نیستند.

اگر کسی بگوید که شاید برای مثال متون آسمانی ملت هند به کلی از بین رفته باشد، گفته می‌شود در این صورت شواهد تاریخی حکایت از این خواهد کرد که این ملت قرن‌ها و هزاره‌ها از هدایت الهی محروم بوده‌اند و این با آیات نقل‌شده همخوانی ندارد. پس بهتر است بگوییم ادیانی که ماورا را پذیرفته‌اند و اجمالاً متونی دارند که آن را آسمانی می‌دانند و با آنها دینداری می‌کنند، اهل کتاب هستند، یا اگر این عنوان برای اشاره به پیروان این دو دین خاص بوده، در حکم اهل کتاب هستند؛ هرچند که به پیامبر شخصی خاص معتقد نباشند. کما اینکه مسیحیان زمان ظهور اسلام، عیسی مسیح علیه السلام را نه پیامبر خدا، بلکه خدای متجسد و نه صاحب شریعت و کتاب می‌دانستند.

این در رابطه با مسیحیان است که در مجموع در میان پیروان ادیانی که قرآن مجید از آنها نام می‌برد، وضعیت به نسبت بهتری داشته‌اند. اما اگر برای مثال صابئان، به تعریفی که صاحب تفسیر المیزان از آنان ارائه داد، یا سامریان را نیز ملحق به اهل کتاب بدانیم، این تعمیم راحت‌تر می‌شود.

ج) تطبیق معیار بر ادیان موجود

این نکته را باید اضافه کنیم که سخن ما در این نوشتار این نیست که مطابق قرآن مجید برای هر ملتی، پیامبر و کتاب و شریعت فرستاده شده است و از آنجا که برای مثال در هند کتاب دیگری موجود نیست، پس همین کتاب‌ها را مصداق کتاب‌های نازل‌شده یا برگرفته از آن به حساب آوریم. بلکه سخن ما این است که:

۱. اگر مقصود از کتاب داشتن، این است که گروهی و قومی در اصل کتاب داشته‌اند، هرچند به طور کامل از بین رفته و اثری از آن باقی نمانده است، مطابق

- قرآن مجید همه اقوام، پیامبر، کتاب و شریعت داشته‌اند.
۲. اگر مقصود این است که آن گروه، کتاب خود را به پیامبر خاصی منسوب می‌دانند، هرچند در واقع این نسبت درست نیست، پس باید بگوییم که برای مثال مسیحیان، اساساً به کتاب عیسی عَلَيْهِ السَّلَام باور ندارند و در زمان پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این گونه بوده است.
۳. اگر مقصود این است که گروهی کتابی داشته باشند و آن را اجمالاً الهامی و مربوط به عالم غیب و بالا بدانند، عموم ادیان زنده جهان چنین باوری دارند.
۴. اگر مقصود این است که کتاب آن قوم در واقع نوشته‌ای بشری است که هرچند آن را الهامی می‌دانند، از مطالب حق و حیانی فاصله زیادی نگرفته است، برای مثال باید مسیحیت را (که تعالیم آن را منتسب به متون مقدس خود می‌دانند) با تعالیم قرآنی سنجید. آموزه‌هایی از قبیل تثلیث، تجسد خدا، گناه موروثی، کفاره، انسان سقوط کرده، منجی، رد شریعت و ... تعالیم رایج مسیحی بوده‌اند که از متون برداشت می‌شده‌اند و در همه موارد قرآن مجید درست ضد آنها را می‌گوید.
۵. اگر صرف انتساب به یکی از این ادیان، کافی است، حتی با اینکه همین کتاب‌های بشری موجود را قبول نداشته باشند و برای خود، کتاب دیگری درست کرده باشند (آن‌گونه که درباره صابئیه و سامریه گفته شد) باید حتی دینی مثل سیک، که مربوط به بعد از اسلام است، در حکم اهل کتاب دانسته شود؛ چرا که ترکیبی از اسلام و آیین هندو و قائل به کتاب آسمانی است.
۶. اگر با مطالعه وضعیت یهودیان، مسیحیان و زرتشتیان زمان ظهور اسلام، به این نتیجه رسیدیم که آنان از این جنبه اهل کتاب شمرده شده‌اند که به غیب و الهام الهی اعتقاد دارند و به گمان خود به فرمان خدا (که احیاناً در کتابی نوشته شده است) عمل می‌کنند، هرچند در واقع این کتاب زمینی و بشری است و با تعالیم اسلام فاصله دارد؛ پس باید با ادیان دیگر نیز با همین ملاک برخورد کرد؛ چرا که

در بین دیگر ادیان جهان نیز می‌توان مشابه آن را پیدا کرد. ما شاهدیم که مسیحیان، در حالی اهل کتاب شمرده می‌شوند که می‌گویند حضرت عیسی علیه السلام کتابی نیاورده است و البته آنان نوشته‌هایی بشری را الهامی می‌دانند که تعالیم آنها از تعالیم اسلام دور است. آیا نمی‌توان با همین ملاک و معیار درباره دیگر ادیان داوری کرد؟

ویژگی مسیحیان این است که بر اساس قرآن مجید، کتابی بر حضرت عیسی علیه السلام نازل شده است؛ هرچند مسیحیان آن را قبول ندارند و مطالب حقی از آن، مانند مبدأشناسی، معادشناسی و ... همراه با مطالب باطلی، در متون بشری موجود راه یافته است. اگر این واقعیت را در نظر بگیریم، باید بگوییم بر اساس قرآن مجید برای هر قوم و ملتی، پیامبر و کتاب آمده و هرگز نمی‌توان گفت که آن کتاب‌ها به کلی از بین رفته و هیچ اعتقاد و عمل حقی از آن برای نسل‌های بعدی باقی نمانده است؛ چرا که در این صورت با این مشکل روبه‌رو می‌شویم که برای مثال میلیاردها نفر از مردم هند، چین و ... برای هزاران سال از هدایت الهی به کلی محروم بوده‌اند و این با رهنمودهای قرآن مجید سازگاری ندارد. از سوی دیگر تاریخ نشان می‌دهد که این ملت‌ها طی این چند هزار سال همین ادیان و متون را داشته‌اند. پس اگر در این متون هیچ مطلب حق و الهی، یعنی حتی همین اندازه که انسان را متوجه عالم نور و مبدأ متعالی کند و او را به قدرتی متعالی وابسته نشان دهد و ... وجود نداشته باشد، پس باید هدایت خداوند شامل حال این انسان‌ها نشده باشد.

پس ما هرگز نمی‌گوییم که متون ادیان دیگر آسمانی است؛ تنها می‌گوییم خودشان آن را الهامی می‌دانند. همچنین نمی‌گوییم که حتی این متون، نازل و سپس تحریف شده‌اند. کما اینکه این سخن را درباره متون مسیحی و یهودی نمی‌گوییم؛ چرا که آنها را تألیف شده می‌دانیم. اما فرض را بر این می‌گذاریم که همان روندی که در مسیحیت اتفاق افتاده، در ادیان دیگر نیز رخ داده است. درست ده سال پس از زندگی زمینی حضرت عیسی علیه السلام، فردی به نام پولس مدعی شد که مسیح علیه السلام در مکاشفه‌ای به او مأموریت داده است که مسیحیت را تبلیغ کند. او نظامی را به وجود آورد که با نظام دینی عیسی علیه السلام هیچ

ارتباطی ندارد. در واقع او نظام کاملاً جدیدی به وجود آورد که خدانشناسی، مسیح‌شناسی، پیامبرشناسی، منجی‌شناسی، انسان‌شناسی، نجات‌شناسی، راه‌شناسی و ... خود را داشت که با تعالیم حضرت عیسی علیه السلام کاملاً متفاوت بود. پس نه تنها از کتاب مسیح علیه السلام اثری باقی نماند، بلکه نظام دینی او کاملاً متحول شد. اما همین مسیحیت متحول‌شده از سال ۴۰ میلادی تا هنگام ظهور اسلام، در بخش بسیار بزرگی از جهان، انسان‌ها را متوجه ماورا و پس از اسلام تا امروز میلیاردها انسان را متوجه خدا کرده است. آیا مسیحیانی که قبل از اسلام و پس از آن زیسته‌اند، در واقع پیرو مسیح علیه السلام و کتاب او بوده‌اند، یا پیرو پولس و نوشته‌های او؟

فرض کنیم که در ادیان دیگر نیز کسی مانند پولس، به‌ناحق مدعی نبوت یا ارتباط با عالم بالا شده باشد و مطالب حقی را که از پیامبران رسیده بوده است با مطالب باطلی ترکیب کرده و نوشته‌هایی به وجود آورده باشد. اگر چنین چیزی رخ داده باشد، وضعیت آن دین مانند مسیحیت می‌شود و اگر می‌توان مسیحیان را اهل کتاب خواند، آنان را نیز می‌توان در حکم اهل کتاب دانست.

البته سخن ما هرگز این نیست که دین خاصی را می‌توان یا باید اهل کتاب یا در حکم آنان دانست. سخن این است که می‌توان و باید ملاک و معیاری داشت و مطابق آن درباره دیگر ادیان داوری و قضاوت کرد. شاید بتوان از مجموع آنچه گفته شد و نیز از آیاتی از قرآن مجید معیار خاصی برای شمول عنوان اهل کتاب یا ملحق شدن به آن مشخص کرد. خداوند تعالی می‌فرماید: «در حقیقت در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم تا به آنان بگوید: خدا را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید» (نحل: ۳۶) و در چندین آیه اوج دینداری و ملاک نجات و رستگاری را این می‌شمارد که انسان تسلیم خدا شود و نیکوکار باشد (رک. بقره: ۱۱۲؛ نساء: ۱۲۵؛ لقمان: ۲۲).

پس اصلی‌ترین پیام دین این است که انسان به یک منبع متعالی که کمال مطلق است، تسلیم شود و در نتیجه اعمال صالح و شایسته انجام دهد. قبل از این بیان شد که در متون

و باورهای ادیانی که اهل کتاب خوانده شده‌اند، آمیزه‌ای از حق و باطل وجود دارد. به نظر می‌رسد اساسی‌ترین حقی که معیار شمول این عنوان می‌شود، همین تسلیم شدن به یک منبع متعالی است. ملاک و معیار اهل کتاب بودن شاید این باشد که یک دین به این منبع و مبدأ متعالی و کمال مطلق توجه دهد و انسان‌ها را به تسلیم شدن در برابر آن فراخواند. هرچند دربارهٔ جزییات این منبع اختلاف باشد، کما اینکه بین مسیحیت و اسلام نیز در این زمینه اختلاف وجود دارد. بر اساس این معیار عموم ادیان بزرگ و کوچک موجود در جهان یا بسیاری از آنها، مشمول این عنوان می‌شوند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

قرآن مجید مکرر برای اشاره به یهودیان و مسیحیان، از عنوان «اهل کتاب» یا تعبیری مانند «کسانی که به آنان کتاب دادیم» یا «کسانی که به آنان کتاب داده شده» استفاده کرده است. اما مصادیق این عنوان، پیروان کدام ادیان هستند؟ عموم مفسران و فقیهان اعتقاد دارند که مطابق قرآن مجید، یهودیان و مسیحیان، اهل کتاب هستند و بر مبنای روایات، مجوس یا زرتشتیان نیز در حکم اهل کتاب خواهند بود. اما برخی از مفسران، صابئان و سامریان را نیز فرقه‌هایی مسیحی یا یهودی شمرده‌اند و آنان را از اهل کتاب دانسته‌اند. اما سخن این است که «اهل کتاب» بودن به چه معناست؟ شاید گفته شود که این واژه صرفاً عنوانی مشیر است و داشتن کتاب در آن موضوعیت ندارد. اما علاوه بر اینکه در احادیث در رابطه با زرتشتیان به این اشاره شده است که آنان در اصل کتاب داشته‌اند، در آیات تعبیری مانند «کسانی که به آنان کتاب دادیم» به کار رفته که با مشیر بودن ناسازگار است. حال مقصود از کتاب چیست؟ یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان، کتابی آسمانی داشته‌اند که از بین رفته است. اما در زمان نزول قرآن مجید، آنان کتاب‌هایی داشته‌اند که تألیف بشری و آمیزه‌ای از حق و باطل بوده است. از آیاتی از قرآن مجید برمی‌آید که خداوند برای هر قوم و ملتی پیامبر و کتاب فرستاده است. اگر معیار «اهل کتاب» بودن، کتاب اصلی بوده که از بین رفته، چنین کتابی برای همهٔ ملت‌ها فرستاده شده است. اگر ملاک کتاب‌های

موجود است، اینها تألیف بشر هستند که در آنها مطالب حقی همراه با مطالب باطلی وجود دارد. در صورتی که این‌گونه باشد، در متون برخی از ادیان دیگر نیز مطالب حقی وجود دارد. اگر ملاک این باشد که پیروان این سه دین، کتاب خود را الهامی می‌دانند، پیروان ادیان دیگر هم همین‌گونه‌اند. اگر ملاک این باشد که پیروان این سه دین، کتاب خود را به پیامبری منسوب می‌دانند، مسیحیان این‌گونه نیستند و معتقدند که مسیح عَلَيْهِ السَّلَام کتابی نیاروده است. در صورتی که ملاک، تعالیم کتاب‌ها و میزان نزدیکی آنها به حق باشد، نظام الهیاتی مسیحی درمسائل مهمی مثل تثلیث، تجسد، کفاره، انسان، نجات، شریعت و ... با نظام قرآنی تفاوت اساسی دارد. اگر ملاک بنیانگذار باشد، مسیحیت کنونی را در واقع باید به پولس نسبت داد و نه مسیح عَلَيْهِ السَّلَام.

سخن ما این است که وضعیت متون این سه دین به‌گونه‌ای است که هر چیزی را ملاک و معیار «اهل کتاب» بودن قرار دهیم، ادیان دیگر نیز اجمالاً مشمول حکم این عنوان خواهند شد. خدا برای آنان نیز پیامبرانی فرستاده و اگر بگوییم آثار آن پیامبران به‌کلی از بین رفته است، باید بگوییم میلیاردها انسان طی هزاران سال از هدایت الهی محروم بوده‌اند؛ پس نتیجه می‌گیریم همان‌طور که متون مسیحی با هیچ‌یک از معیارها سازگاری ندارد و در عین حال مسیحیان، اهل کتاب خوانده می‌شوند، می‌توان همین معیار را در رابطه با سایر ادیان به‌کار برد.

به‌هر حال سخن ما این است که شاید بتوان برای شمول این عنوان، معیاری ارائه داد و مطابق آن معیار، پیروان برخی از ادیان دیگر را نیز مشمول حکم اهل کتاب دانست. اگر توجه به یک منبع متعالی و تسلیم شدن در مقابل آن را معیار و ملاک قرار دهیم، عموم ادیان موجود یا اکثریت آنها، مشمول این عنوان می‌شوند.

منابع

قرآن کریم.

۱. ابوحيان، محمدبن يوسف (۱۴۲۰). *البحر المحيط في التفسير*، بيروت، دارالفکر.
۲. اسپينوزا، باروخ (۱۳۷۸). *مصنف واقعي اسفار پنج گانه تورات*، ترجمه علیرضا آل بویه، فصلنامه هفت آسمان.
۳. آلوسی، البغدادی (۱۴۱۵). *روح المعانی في تفسير القرآن العظيم*، بيروت، دارالکتب العلمیه.
۴. بروسی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بيروت، دارالفکر.
۵. بهار، مهرداد (۱۳۵۷). *اديان آسیایی*، تهران، نشر چشمه.
۶. بی ناس، جان (۱۳۷۲). *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
۷. ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم (۱۴۲۲). *الکشف و البیان عن تفسير القرآن*، ج ۵، بيروت، دار الاحیاء التراث العربی.
۸. جصاص، احمدبن علی (۱۴۰۵). *احکام القرآن*، ج ۴، بيروت، دار الاحیاء التراث العربی.
۹. حر عاملی، وسائل الشیعہ (بی تا). بيروت، دار الاحیاء التراث العربی.
۱۰. حلی، حسن بن یوسف ابن مطهر (۱۴۱۳). *مختلف الشیعہ في احکام الشریعہ*، ج ۴، قم، جامعه مدرسین.
۱۱. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۲). *منتهی المطلب في تحقیق المذهب*، مشهد، مجمع البحوث الاسلامیه.
۱۲. الدر، جان (۱۳۳۵). *باستان شناسی کتاب مقدس*، ترجمه سهیل آذری، انتشارات نور جهان.
۱۳. دوستخواه، جلیل (۱۳۷۰). *اوستا، کهن ترین سرودهای ایرانیان*، تهران، انتشارات مروارید.
۱۴. سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد (بی تا). *بحر العلوم*، بيروت، دارالفکر.
۱۵. شهزادی، رستم (۱۳۷۱). *زرتشت و آموزش های او*، تهران، سازمان انتشارات فروهر.

۱۶. طباطبائی، محمد حسین (۱۳۶۳). *المیزان*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع‌البیان*، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
۱۸. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله (۱۴۱۹). *کنز العرفان فی فقه القرآن*، ج ۱، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
۱۹. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰). *تفسیر کبیر*، ج ۱۶، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
۲۰. قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴). *الجامع لاحکام القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
۲۱. گریدی، آجوان (۱۳۷۷). *مسیحیت و بدعت‌ها*، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی، قم، مؤسسه فرهنگی طه.
۲۲. مجلسی (۱۴۰۳ ق). *بحار الانوار*، ج ۱۱، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی.
۲۳. محلی، جلال‌الدین و... (۱۴۱۶). *تفسیر الجلالین*، بیروت، مؤسسه النور للمطبوعات.
۲۴. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۰). *آموزش عقاید*، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
۲۵. میبیدی، احمد بن محمد (۱۳۷۱). *کشف الاسرار و عده‌الابرار*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۲۶. میشل، توماس (۱۳۷۷). *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
۲۷. میلر، و.م (۱۹۸۱). *تاریخ کلیسای قدیم*، ترجمه علی نخستین، تهران، انتشارات حیات ابدی.
۲۸. هیوم، رابرت (۱۳۶۲). *ادیان زنده جهان*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، نشر فرهنگ اسلامی.
29. ER.ME. Eliade, Mircea (1987). *The Encyclopedia of Religion*, V.14, Macmillan Publishing Company, New York.
30. Nigosian, S.A (2000). *World Religions*, Bedford/ST.Martin s Boston, New York.